

Meditative Thinking in the Age of Ges-tell

Mohammad Bidhendi ; (Corresponding Author; University of Isfahan mbidhendindi@yahoo.com)

Beytollah Naderlew; (PhD Student, University of Isfahan b.naderlou_philosophy@yahoo.com)

Mohammad Javad Safian; (University of Isfahan mjsafian@gmail.com)

ARTICLE INFO

Article history

Received: 4 February 2019

Revised: 14 April 2019

Accepted: 23 April 2019

Published online: 21 June 2019

Key words:

Thinking, Thoughtlessness, Truth of Being, Calculative Thinking, Meditative Thinking, Gelassenheit, Ges-tell, Later Heidegger, Joseph C. Pitt

ABSTRACT

Thinking is one of those themes through of which Later Heidegger investigates about relationship of man with the Truth of Being. Truth of Being is the fundamental event under the historical destines sent by it the uncovering and hiddenness have their essential sway accomplished and man has an understanding of truth. According to Later Heidegger, we live in the age of need and forgetfulness of being and due to the domination of Will to Power we are deprived from an authentic thinking and also an original relationship with the world. Of course, thoughtlessness or lack of thinking is itself a destiny of Truth of Being and our negligence of this issue leads to the exacerbation of this need. In the current essay we study the meaning of original thinking which is referred to by Heidegger as meditative thinking within the context of his discussion of the hidden essence of being. We will show that Heidegger's debate of thinking has a well-established relevance to the core issue of his philosophy, i.e. problem of the Truth of Being. Moreover, it will be shown that the stance of such critics as Joseph C. Pitt concerning Heidegger's notion of technology as a passive understanding of technology is untenable because it does not ground itself on the originary concept of man as the Da of Seyn. Rather Pitt's notion of technology is founded on the understanding of calculative thinking that insists on Cartesian Subject that exacerbates the Seinsvergessenheit.

تفکر معنوی در عصر گشتل

محمد بیدهندی (نویسنده مسئول؛ دانشگاه اصفهان mbidhendindi@yahoo.com)

بیت اله ندرلو (دانشجوی دکترای دانشگاه اصفهان b.naderlou_philosophy@yahoo.com)

محمد جواد صافیان (دانشگاه اصفهان mjsafian@gmail.com)

اطلاعات مقاله

دریافت: ۱۵ بهمن ۹۷

بازنگری: ۲۵ فروردین ۹۸

پذیرش: ۳ اردیبهشت ۹۸

انتشار: ۱ تیر ۹۸

چکیده

تفکر از ایده‌هایی است که هایدگر متأخر از دریچه آن تلاش می‌کند در مورد نسبت انسان با حقیقت وجود کاوش کند. حقیقت وجود، رویداد بنیادینی است که ذیل حوالت‌های تاریخی اعطایی آن، انکشاف و اختفاء تحقق می‌یابد و انسان مبتنی بر آن، فهمی از حقیقت دارد. از دیدگاه هایدگر متأخر، ما در عصر عسرت و غفلت از حقیقت وجود زندگی می‌کنیم و به دلیل استیلاي اراده معطوف به قدرت، از تفکر اصیل و نسبت اصیل با عالم بی‌بهره مانده‌ایم. گشتل، ذات حوالتی از وجود است که ما در دنیای تکنولوژیک معاصر در آن به سر می‌بریم. گشتل در مقام ذات غیرتکنیکی تکنولوژی به بی‌فکری دامن می‌زند. البته بی‌فکری یا فقدان تفکر، خود حوالت حقیقت وجود است و عدم توجه آدمیان به این مسأله بر تشدید عسرت می‌انجامد. در مقاله حاضر تلاش می‌کنیم معنای تفکر معنوی را در متن وجودشناسی هایدگر به عنوان تفکر متذکرانه درباره حقیقت وجود که راهی برای رهایی را برای انسان در دنیای معاصر در مواجهه با گشتل فراهم می‌کند بدست دهیم. از دیدگاه این نوشتار، نقد ژوزف سی. بیت، یکی از فیلسوفان سرشناس تکنولوژی، مبنی بر منفعل و غیراصیل بودن رویکرد هایدگر به تکنولوژی، حاصل نوعی بدفهمی از موضع هایدگر است. به نظر می‌رسد نظریه «انسانیت در مقام کار» بیت، که مبتنی بر نگاه به تکنولوژی به عنوان مصنوع انسان است، مبتنی بر فهمی از انسان می‌باشد که نسبت اصیل با حقیقت وجود را محال می‌سازد.

واژگان کلیدی

تفکر، بی‌فکری، حقیقت وجود، گشتل، تفکر معنوی، گلاسنهایت، هایدگر متأخر، ژوزف سی. بیت

مقدمه

پرسش دیگر این است که در مقام رویداد، میان تفکر اصیل و حقیقت وجود چه نسبتی وجود دارد؟ در ادامه با رجوع به موضع انتقادی پیت، نسبت به تحلیل هایدگر از تکنولوژی نشان خواهیم داد که دیدگاه وی مبنی بر منفعلانه تفسیر کردن نگاه هایدگر به تکنولوژی، توجه کافی به تفکر منتظرانه و فعالیت متذکرانه ندارد. همچنین معنای انسانیت انسان از دیدگاه پیت در پارادایمی اپیستمولوژیک شکل گرفته است در حالی که یکی از اهداف اصلی هایدگر در نقد تفکر حسابگرانه و توجه به تفکر معنوی، همین فراتر رفتن از پارادایم اپیستمولوژیک و عنایت به نسبت انسان با حقیقت وجود است.

۱. فقدان تفکر و نسبت آن با حقیقت وجود

یکی از تم‌های کلیدی فلسفه متأخر هایدگر که نسبت وثیقی با تحلیل او از حقیقت وجود دارد، بحث از معنای تفکر است. این بحث با تحلیل ذات عصر تکنولوژیک به عنوان قله نگاه سوپزکتیو به جهان همراه است. هایدگر در دو رساله مستقل به بحث از ذات تفکر و معنای اصیل آن پرداخته است: یکی رساله معنای تفکر چیست؟ (چه باشد آنچه خوانندش تفکر؟)^۲ و دیگری گلاسنهات^۳. هایدگر در بحث خویش از تفکر، خواهان برانگیختن دغدغه تفکر در مخاطب است و هم از این روست که می‌گوید:

«ما به آنچه تفکرش خوانند وقتی ره می‌یابیم که خود فکر کنیم. برای آن که چنین کوششی کامروا گردد، باید آماده باشیم که تفکر را بیاموزیم» (هایدگر، ۱۳۸۸: ۷۳).

به جهان بر اساس رویکرد گلاسنهات یعنی مجال دادن به چیزها برای متذوت شدن و آشکار گردیدن، اجتناب از تحمیل اراده و همراه کردن فکر با ذکر و توجه به حوالت حقیقت وجود. در طول مقاله با توجه به مباحث مختلف طرح شده، این مفهوم بسط داده خواهد شد.

از دیدگاه هایدگر ما در زمانه عسرت زندگی می‌کنیم. این عسرت ناشی از فراموشی حقیقت وجود و بی‌خانمانی بشر در نتیجه عدم عالمیدن عالم در مقام روشنائی حقیقت است. شاعران در این زمانه عسرت به ما کمک می‌کنند تا عهد قدیم را تجدید کنیم. در کلام شاعرانه افقی برای تجلی دوباره وجود و نامستوری و زمینه‌سازی برای تجدید مطلع تفکر فراهم می‌آید. باری شاعر گشاینده مجلای برای تجلی حقیقت وجود است و این متفکر است که باید از این مجلا و تجلی پاسداری کند.

از دیدگاه هایدگر اگر از کلام شاعرانه حفاظت نشود فوراً به یک امر بی‌اهمیت و عادی تبدیل خواهد شد. اگر تجلی شاعرانه در ساحت قدس قلب و ذهن مخاطبان شاعر ریشه ندواند، بلافاصله به لفاظی محض مبدل می‌گردد (پروتی، ۱۳۷۳: ۱۵۵).

کار شاعر از آن رو دشوار است که باید نامی را بر زبان آورد که مدتهاست به فراموشی سپرده شده و این فراموشی نه صرف از یاد بردن، بلکه حوالت تاریخی بشر است. متفکر وظیفه دارد که با اقدام به این نامیدن شاعرانه بخت خویش را در بازیابی مقام تفکر در عصر بی‌فکری^۱ بیازماید. پرسش این است: معنای تفکر چیست و چرا ما در عصر نبود بی‌فکری گرفتار آمده‌ایم؟ در مقاله حاضر تلاش داریم این پرسش اخیر را در متن تفکر هایدگر متأخر بررسی کنیم. کلید واژه تفکر هایدگر متأخر، حقیقت وجود است.

1. Gedankenlosigkeit

مقاله حاضر با توجه به متن آلمانی هایدگر نگارش یافته است.

2. Was Heisst Denken (1954), Max Niemeyer Verlag, Tubingen.

برخی از مترجمان (به طور مثال، محمد رضا جوزی) عنوان این رساله را به «تفکر ما را به چه می‌خوانند؟» بازمی‌گردانند که بیشتر مبتنی بر معنای متن است تا عنوان.

3. Gelassenheit (1959), Neske, Tubingen;

گلاسنهات یا وارستگی، یکی از کلیدواژه‌های اصلی تفکر هایدگر متأخر است. این واژه به معاشرتی خاص با عالم و ما فی العالم اشاره دارد. بر این اساس، روی آوردن

بنیادین می‌داند. این بی‌فکری به تعبیر هایدگر ریشه در جریانی دارد که تا مغز استخوان، بشر امروز را جویده و فرسوده ساخته است. بشر امروز از تفکر گریزان است^۲ (Heidegger, 1960: 14). این گریز از تفکر، خود، رویداد برآمده از حقیقت وجود است. هایدگر این مطلب را در چه باشد آنچه خوانندش تفکر؟ با ادبیاتی رازورانه شرح می‌دهد. فقدان تفکر یا به تعبیر دیگر، تفکرگریز بودن ما در دوران معاصر، خود، حوالت حقیقت وجود است. اگر ما از «آنچه مشتاق به اندیشیده شدن است»^۳ اعراض داریم، این را نباید بر بنیادی سوژکتیویستی فهم کرد.

این که ما هنوز فکر نمی‌کنیم به هیچ وجه تنها از آن نیست که انسان هنوز به آنچه از بن و بومش مشتاق به اندیشیده شدن است به قدر کفایت رو نیاورده است از آن رو که این امر در ذاتش آئی می‌ماند که باید به آن اندیشید. این که ما هنوز فکر نمی‌کنیم بیش تر خاسته از آن است که خود آنچه باید به آن اندیشید از انسان رو می‌گرداند، از مدت‌ها پیش روگردانده است (هایدگر، ۱۳۸۸: ۷۹).

به بیان دیگر، اگر ما فکر نمی‌کنیم، این نه امری ارادی، بلکه پیامد پرده‌نشین شدن آن چیزی است که شوق تجلی دارد و با این حال، در غیب مسکن گزیده است.

هایدگر بی‌خانمانی و نبود تفکر را با همدیگر پیوند می‌زند و هر دو را حوالت حقیقت وجود می‌داند. دلیل این امر آن است که این هر دو، ریشه در فراموشی حقیقت وجود^۴ دارند و این فراموشی، خود، ریشه در رخ نمان کردن و عتاب آن چیزی دارد که مشتاق به اندیشیده شدن است. بنابراین، تفکر رویدادی است که از پس مورد خطاب قرار گرفتن انسان از ناحیت حقیقت وجود به ظهور می‌رسد. هم از این روست که هایدگر می‌گوید:

این استقلال به دو نحو می‌تواند درک شود: یکی استقلال خودبنیادانه مبتنی بر نفسانیت بشری که خود ریشه فقدان تفکر است؛ و دیگری دل سپردن به ندای تفکر و استقبال از دهش و عطای حقیقت وجود بر مبنای سلوک. به بیان دیگر، هایدگر در اینجا می‌خواهد ما را به سلوک فکری دعوت کند و به ضرورت احیای تفکر در معنای اصیل آن توجه دهد. اگر کسی بگوید مگر نه این است که ما آدمیان را به نطق و فکر تعریف می‌کنند و فصل مقوم ما همین فکر کردن است، اگر تفکری که بنیاد علم جدید و دنیای تکنولوژیک را نهاده است فکر نیست، پس تفکر اصیل چیست؟ هایدگر می‌گوید:

«در زمانه اندیشه‌انگیز ما اندیشه‌انگیزترین امر، آن است که ما هنوز اندیشه نمی‌کنیم»^۱ (هایدگر، ۱۳۸۸: ۷۸).

این نبود تفکر البته نه امری خودبنیاد بلکه حوالت تاریخ وجود است و نباید آن را به عنوان امری انسانی فهم کرد؛ زیرا این نحو تفکر درباره نبود تفکر، جهل مرکب است. هایدگر در سخنرانی خویش در گرامیداشت کنرادین کرویتسر به فراگیر بودن انحطاط تفکر اشاره می‌کند و متذکر می‌شود این پدیده، خاص زمانه ماست.

همه ما از جمله آنان که تخصصی فکر می‌کنند، اغلب به اندازه کافی به فقر تفکر دچاریم. همه ما در فکر کردن بسیار سهل انگاریم. بی‌فکری، زائری مرموز و زیرک است که در جهان امروز در همه جا حضور دارد؛ زیرا در این روزگار ما همه چیز را به سریع‌ترین و منحط‌ترین وجه تلقی می‌کنیم، فقط برای اینکه فوراً و آن‌ا فراموشش کنیم (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۲۰).

هایدگر پدیده بی‌فکری را به نحوی عمیق، مورد تفکر قرار می‌دهد و آن را مرتبط با روح زمانه و رویدادی

1. Das Bedenklichste in unserer bedenklichen Zeit ist, dass wir noch nicht denken (Heidegger, 1954: 3).
2. auf der Flucht vor dem Denken
3. Was bedacht sein moechte
4. Seinsvergessenheit

معنائی شود و به بیان هولدرلین، نشانه‌ای شویم گنگ و ناخوانا:

“Ein Zeichen sind wir, deutungslos” (Heidegger, 1954: 7);

گنگی و ناخوانا بودن ما در مقام یک نشانه در کلام هولدرلین، ریشه در همین عتاب حقیقت وجود دارد؛ چون ذات ما عین تعلق به همین رویداد واپس‌گریزی است و ناخوانا شدن، همان بی‌سوئی^۳ و بی‌خانمانی در کلام هایدگر است؛ از آنجائی که ذات انسان همانا «در راه کشش به سوی...»^۴ آن چیزی است که مشتاق اندیشیده شدن است، او را باید در مقام یک نشانه^۵ درک کرد. «انسان در مقام آنی که به آن سو اشاره می‌کند، مشیر است. در عین حال نه چنین است که انسان بدو انسان و بعداً افزون بر انسان بودن و گاه و به گاه مشیر باشد، بل او نخست از آن رو انسان است که کشانده شده به سوی خودگریزنده، در راه کشش به سوی این خودگریزنده و در نتیجه مشیر به این واپس‌گریزی است. ذات انسان نهفته در چنین نشانه‌ای بودن است. ما آنی را که بنا به ذاتش نشان‌دهنده یا مشیر است، نشانه می‌نامیم. در راه کشش به سوی آن خودگریزنده است که انسان نشانه‌ای است. با این همه، از آن جا که این نشانه به آنچه خود، واپس می‌گریزد اشاره می‌کند. بیش از آن که خود آن واپس‌گریزنده را خوانا کند، به واپس‌گریزی اشارت دارد. نشانه بدون خوانش و تعبیر می‌ماند Das Zeichen bleibt ohne Deutung» (هایدگر، ۱۳۸۸: ۸۴).

آنچه پای گریز دارد، وصل را دریغ می‌دارد. (Heidegger, 1954: 5).

اما این واپس‌گریزی نه چنان است که هیچ باشد. واپس‌گریزی رویداد است.^۲ آنچه واپس می‌گریزد، حتی می‌تواند به نحوی ذاتی‌تر از هر امر حاضری که با انسان مواجه و بر انسان وارد می‌شود مربوط به انسان و مدعی بر انسان باشد. آدمی خوش دارد شگفت‌زدگی از امر واقعی را آنی به شمار آرد که واقعیت امر واقعی را معلوم و مشخص می‌دارد. اما شگفت‌زدگی از امر واقعی چه بسا ممکن است دقیقاً حجاب و سدی گردد در برابر آنی که به آدمی مربوط است و این مربوط بودن نیز به طریقی هر آینه رازآمیز است؛ به این طریق که آنچه به آدمی مربوط است با واپس‌گریزی خود از بند آدمی می‌رمد. تواند بود که رویداد واپس‌گریزی، حاضرترین امر همه آنچه اکنون حاضر است باشد و بنابراین به نحوی بی‌پایان از واقعیت هر آنچه واقعی است فراتر رود» (هایدگر، ۱۳۸۸: ۸۳-۸۲).

۲. عتاب حقیقت وجود و نسبت آن با حوالت تفکر

اگر ما در زمانه عسرت زندگی می‌کنیم، دلیل‌اش همین عتاب و واپس‌گریزی و رخ پوشیدن حقیقت وجود است که هر روشنائی و تجلی، ریشه در خفای ذات آن دارد. به تعبیر هایدگر، طینت ما را با کشش به سوی حقیقت وجود سرشته‌اند. به عبارت دیگر، دازاین فطرتاً عین تعلق به حقیقت وجود است. با این حال، عتاب و رخ پوشی حقیقت وجود یا به تعبیر هایدگر، رویداد واپس‌گریزی باعث می‌شود وجود ما نیز در مقام انسان، خالی از هر

6. Heidegger, 1954: 6

1. Was sich entzieht, versagt die Ankunft

2. Entzug ist Ereignis

۳. شعر منسوب به مولانا هم به همین مفهوم اشاره دارد: با او بدم / بی او شدم / در عشق او چون او شدم / زین رو چنین بی سو شدم.

4. Auf dem Zuge zu

5. Zeichen

۳. تفکر حسابگرانه و نسبت آن با گشتل به عنوان ذات غیر تکنیکی تکنولوژی

هایدگر در خطابه‌ی خویش در بزرگداشت کنرادین کرویتسر، میان دو نوع تفکر تمایز قائل می‌شود و یکی را تفکر حسابگرانه^۱ و دیگری را تفکر معنوی یا تفکر همراه تذکر^۲ می‌نامد.

کار تفکر حسابگرانه آن است که پیوسته بیشتر نوید می‌دهد و همواره بیشتر احتمالات اقتصادی را محاسبه می‌کند. سر و کار ما در تفکر حسابگرانه با شمارش کردن است. چنین تفکری مدام شمارش می‌کند، مدام نوید می‌دهد، و مدام احتمالات اقتصادی را محاسبه می‌کند. تفکر حسابگرانه از یک چشم‌انداز به چشم‌انداز دیگر می‌شتابد. تفکر حسابگرانه هرگز توقف نمی‌کند و هرگز آرام نمی‌گیرد. تفکر حسابگرانه تفکر معنوی نیست. تفکری نیست که در معنای آنچه که بر همه چیز حاکم است، تأمل کند^۳ (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۲۲).

این دو نوع تفکر ریشه در دو رویکرد به جهان و اشیاء دارد؛ تفکر حسابگرانه T تفکری است غیراصیل و در اصل تفکری نیست. به بیان دیگر، این نوع حسابگری که نام تفکر را با خود دارد، ریشه در مواجهه‌ای استثمارگرانه با جهان دارد. هدف، کسب بیشترین فایده از منابع موجود است. این نوع نگاه به طبیعت، نگاهی است توأم با حملات پی در پی به طبیعت به عنوان مخزن انرژی است. این خود نماینده نسبتی خاص با طبیعت است که هایدگر از آن به نسبت تکنیکی^۴ تعبیر می‌کند (Heidegger, 1960: 20). این رویکرد خصمانه نسبت به طبیعت، ریشه در خودبنیادی دارد. به بیان دیگر، نسبت تکنیکی، مسبوق به

اُبژه‌سازی طبیعت است؛ یعنی سلب آزادی از اشیاء برای تجلی و خود را از پرده درآوردن و حاضر ساختن. تفکر تکنیکی و حسابگرانه در پی دست‌اندازی به طبیعت است و طرح‌های خودش را به آن دیکته می‌کند. البته خود تکنولوژی، امری انسانی نیست. به بیان دیگر، نباید ذات تکنیک را به نحوی خودبنیاد فهم کرد؛ این نیز خود یکی از حوالت‌ها و تقدیرهای حقیقت وجود است و به همین دلیل است که هایدگر می‌گوید:

ذات تکنیک، امری تکنیکی نیست. ذات تکنیک، مقام در آنی دارد که هم از آغاز و پیش از هر امر دیگر برای اندیشیدن داده می‌شود (هایدگر، ۱۳۸۸: ۱۰۷).

همین نکته را هایدگر در پرسش/از تکنولوژی^۵ در قالب مفهوم گشتل Ge-stell به عنوان ذات تکنولوژی و رخداد و حوالت حقیقت وجود بیان می‌کند. همان طور که بیان شد، هایدگر بر این باور است که ذات تکنیک، امری تکنیکی نیست^۶. در اینجا نیز باز بحث بر سر نسبت آدمی و حقیقت وجود و توجه به بحث تجلی و عدم غفلت از آن با رویکردی متذکرانه و متفکرانه است. هایدگر معتقد است بشر در هر دوره‌ای با حوالتی از حقیقت وجود مواجه است و نسبتی که با موجودات برقرار می‌کند خود طفیلی همین حوالت و تجلی خاص ذات وجود است. حال پرسش این است: ذات تکنیک چیست؟ یا به تعبیر خود هایدگر، چه انکشافی بر تکنولوژی غالب است؟ پاسخ این است:

انکشافی که بر سراسر تکنولوژی جدید (مدرن) حاکم

Technik ... So ist den auch das Wesen der Technik ganz und gar nichts Technisches" (Heidegger, 2000: 7).

1. das rechnende Denken
2. das besinnliche Nachdenken
3. Das rechnende Denken ist kein besinnliches Denken, kein Denken, das demsinnnachdenkt, der in allem waltet, was ist (Heidegger, 1960: 15).
4. Technische Verhaletnis
5. Die Fragenach der Technik (1953)
6. "Die Technik ist nicht das gleiche wie das Wesen der

کنیم که به دلیل عدم توجه مان به حقیقت وجود همیشه از آن مهجور می‌مانیم.

فقط کافی است، بدون جانبداری، آنچه بشر را فراخوانده است، درک کنیم؛ فراخوانی چنان تعیین کننده که او در هر لحظه معین، فقط به اعتبار فراخوانده شدنش، بشر محسوب می‌شود. هر جا بشر چشم و دل خویش را باز کند، دل خود را بگشاید، و خود را به دست اندیشیدن بسپارد، خود را همه جا در قلمرو امر نامستور خواهد یافت. و هر زمان که امر نامستور، بشر را به انحاء انکشاف خاص او فراخواند، عدم استتار آن از قبل رخ داده است. وقتی بشر، به نحوی خود، و از درون امر نامستور، از آنچه حضور می‌یابد، کشف حجاب می‌کند، صرفاً به ندای عدم استتار پاسخ می‌دهد، حتی اگر پاسخ او در تعارض با آن باشد (هایدگر، ۱۳۷۳: ۱۴-۱۳).

این نحوه انکشاف حقیقت وجود در عصر تکنولوژی را هایدگر گشتل می‌نامد که معنای آن چارچوب است. هایدگر در راستای استفاده اتمولوژیک-وجودی-تاریخی از واژگان، لفظ گشتل را به نحوی خاص از آن خویش می‌سازد و خود را در این کار پیرو متفکران بزرگی مانند افلاطون می‌داند که برای کشیدن بار تفکر، تکلیف و امانت حقیقت وجود را به زبان محول ساخته‌اند و لفظ ایدوس را در معنایی به کار برده که غفلت از انکشاف وجود بزداید و خود را مخاطب ندای وجود سازد. بر این سبیل:

گشتل به معنای آن امر گردآورنده تعرض آمیزی است که انسان را مخاطب قرار می‌دهد، و به معارضه می‌خواند، تا امر واقعی را به نحوی منضبط به منزله منبع ثابت منکشف سازد. گشتل عبارت است از نحوی انکشاف که بر ماهیت تکنولوژی جدید استیلا دارد و خود به هیچ وجه امری

است، خصلت درافتادن، به معنای تعرض^۱ را دارد. تعرض به این صورت به وقوع می‌پیوندد که انرژی نهفته در طبیعت، اکتشاف و حبس می‌شود و حاصل این روند، تغییر شکل می‌یابد، و این امر تغییر شکل یافته انبار می‌شود، و آنچه انبار شده است، از نو توزیع می‌شود، و آنچه توزیع شده است، از مداری به مدار دیگر جریان می‌یابد (هایدگر، ۱۳۷۳: ۱۱).

هایدگر انکشاف تکنولوژی را در قالب سه مفهوم: درافتادن stellen، انضباط بخشیدن bestellen و منبع ثابت Bestand تبیین می‌نماید. البته این انکشاف به دست انسان صورت می‌گیرد. به بیان دیگر، این انسان است که توسط رخداد حقیقت وجود، تصاحب می‌گردد^۲ و عصر تکنولوژیک را تحقق می‌بخشد. انسان در واقع به تأثیر خطاب حقیقت وجود است که به انضباط بخشی به موجودات به عنوان منبع انرژی، اهتمام می‌ورزد.

۴. تفکر متذکرانه و نسبت آن با رویداد وجود

تفکر متذکرانه از نگاه هایدگر، تفکری است که به این رخداد تصاحب یا از آن خویش سازی Ereignis و تجلی توجه دارد و اگر در حوالتی شرکت می‌جوید، این شرکت جوئی خود از سر تفکر درباره خفائی است، که در پس انکشاف قرار دارد. به بیان دیگر، حقیقت وجود است که حوالت و تقدیر انکشاف و خفا را رقم می‌زند و آدمی به مثابه Da یا آنجای وجود Seyn باید به این مسأله بیندیشد. پس انکشاف تکنولوژی به مثابه نظم بخشی به اشیاء همچون منبع انرژی اثر دست بشر نیست.

پس وقوع این انکشاف به چه نحو است؟ در اینجا نیز باز هایدگر معتقد است ما باید به نزدیک‌ترین چیز مراجعه

در اینجا هایدگر آموزه مثل افلاطونی را هم تجلی حقیقت وجود و نتیجه تصاحب افلاطون در مقام فیلسوف توسط رویداد از آن خویش کننده وجود یا حقیقت می‌داند. متفکر چیزی را گفته است که حقیقت وجود بر اساس آن او را خطاب قرار داده است.

1. Den Charakter des Stellens im Sinne der Herausforderung (idem: 17).

2. "Daß sich seit Platon das Wirkliche im Lichte von Idee zeigt, hat Platon nicht gemacht. Der Denker hat nur dementsprochen, was sich ihm zu sprach" (Heidegger, 2000: 18).

تکنولوژیک نیست (هایدگر، همان: ۱۵).

بشر با قرار گرفتن در متن انکشاف و حوالت حقیقت وجود، از آن رویدادی می‌شود که حقیقت وجود را متجلی می‌سازد. با این حال این خود یک امکان است و نباید اجازه دهیم این امکان ما را از امکانی عالی‌تر غافل سازد. این امکان عالی‌تر، اندیشیدن و تفکر در ذات خفائی است که انکشاف و نامستوری، وجهی از آن است. در واقع این امکان اخیر است که می‌تواند انسان را به واقع دا-زاین یعنی تجلی‌گاه حقیقت سازد. به تعبیر والتر بیمل:

این جستجو و تمنا آدمی را قادر می‌سازد خویشتن را بیابد؛ یعنی به تعینی از وجود یا سرشت راستین و حقیقی خودش برسد، تعین راستینی که زنده به نسبتی است که آدمی با نامستوری با حقیقت دارد؛ زیرا حقیقتی چون نامستوری و آشکارگی، صرفاً برای موجودی است که خودگشوده به این حقیقت نامستور است و در نتیجه می‌تواند در این حقیقت نامستور قیام داشته باشد، و یارای تحمل آن را بر خویش هموار کند و این نامستوری و آشکارگی را به انجام برساند (بیمل، ۱۳۸۱: ۲۰۴).

نوع مرارده ما با تکنولوژی از نظر هایدگر، تأثیر قابل توجهی در حوالت و تقدیر تفکر دارد؛ چه خود تکنیک داده و عطای حقیقت وجود در مقام رویداد است. مرارده غیرمتذکرانه با تکنولوژی و اسباب آن می‌تواند ما را به بحرانی لاینحل گرفتار آورد.

اگر آدمی امروز در برابر تفکر حسابگرانه صرف، دست از هرگونه تمایلی برای رسوخ در تفکر معنوی بشوید، یقیناً قربانی خواهد شد (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۲۸). حال این تمایل به تفکر معنوی چگونه باید در انسان نهادینه شود؟ پاسخ هایدگر این است که در اینجا باید رویکردمان را به طبیعت و اشیاء عوض کنیم و با کنار گذاردن حسابگری و احتمالات، و به جای یورش به اشیاء و تحمیل طرح‌های خویش بر آنها اجازه دهیم آنها با آشکارگی شان عالم را به روی ما بگشایند و تدوّن ما در

مقام انسان را میسر سازند. البته به تعبیر هایدگر:

لازمه چنین تفکری جد و جهد فراوان است و نیاز به ورزش بیشتر دارد و حتی بیش از هر فن اصیل دیگری محتاج دقت و ظرافت است. اما در عین حال باید قادر به تحمل زمان و رسیدن هنگام آن هم بود. باید همچون برزیگران در انتظار ماند و دید آیا بذری که کاشته‌ایم خواهد رویید و خواهد رسید یا نه (همان: ۱۲۲).

بنابراین، ما نباید در اینجا سراغ ماده عزم و اراده برویم و خود را به تصمیمی مصمم نمائیم، بلکه فقط «کافی است تا در آنچه از هر چیز به ما نزدیک‌تر و ما نزدیک‌تر به آنیم بیندیشیم، یعنی در آنچه با همه ما نسبت و رابطه دارد، اینجا و اکنون: اینجا در همین نقطه از زمین زادگاهمان و هم اکنون، در همین ساعت حاضر تاریخ» (همان: ۱۲۳-۱۲۲). چه شده است که ما از آنچه نزدیک‌ترین به ماست، غافل شده‌ایم. این خود ناشی از حوالت زمانه‌ای است که ما در آن زندگی می‌کنیم. ما از آنجا که ریشه‌هایمان در آن استوار است در غفلتیم و این به تعبیر هایدگر نه نتیجه ابتذال فراموشی روزمره، بلکه روح زمانه‌ای است که مسافر آن هستیم.

۵. فکر و ذکر و اقتضات آن

آن چیزی که هایدگر از آن به تفکر معنوی یا فکر و ذکر تعبیر می‌کند، اقتضات خاص خودش را دارد. ما بر روی زمین زندگی می‌کنیم ولی گوش‌مان ندای آن را نمی‌شنود. ما زیر آسمانیم و فانیانیم ولی همچون موجودات رو به سوی مرگ، مخاطب قدسیان قرار نمی‌گیریم و به همین دلیل نمی‌توانیم فیض تجلی و آشکارگی حقیقت وجود در

هر زمان که خواستیم بتوانیم از بند آن خلاص شویم. می-توانیم از اسباب صنعتی آنچنان که باید استفاده کنیم و در عین حال همچون چیزی که در باطن و فطرت حقیقی ما تأثر نبخشد رهاش کنیم. می‌توانیم هم بهره‌گیری ضروری از ابزار صنعتی را اثبات کنیم و هم حق سلطه آن را بر خود و نیز تغییر و تخریب و اتلاف طبیعت را نفی کنیم (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۲۹).

فهم تکنیک و تکنولوژی به عنوان حواله و تقدیر حقیقت وجود با گلاسنهایت معنای خودش را بازمی‌یابد.

به تعبیر هایدگر ما باید به آن چیزی در تکنولوژی توجه کنیم که معنای مکتوم آن را تشکیل می‌دهد. این معنای مکتوم که نزدیک‌ترین چیز به ماست و ما از آن غافلیم و این غفلت، ناشی از عتاب و رخ‌پوشی آن است، به راز^۵ تعبیر می‌گردد. هایدگر آن نوع مرادوه با دنیا را که طی آن ما مهبای توجه به معنی پنهان در تکنولوژی می‌شویم را *افتوح از برای راز^۶ معنای می‌کند* (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۳۰). به اعتقاد هایدگر، وارستگی از اشیاء و فتوح از برای راز هستند؛ یعنی به همدیگر تعلق داشتن^۷ است (Heidegger, 1960: 26).

این هر دو، امکان زیستن در جهان را به طریقی کاملاً متفاوت برای ما فراهم می‌کنند. این دو نوید زمین و بنیادی را به ما می‌دهند که در دنیای تکنولوژی، بی‌آنکه به بندگی آن درآییم، می‌توانیم بر آن قرار و آرام بگیریم. وارستگی از اشیاء و فتوح از برای راز، بینش و بصیرت جدیدی در مورد ریشه‌دار بودن در زمین به ما می‌دهد که روزی حتی ممکن است برای بازیافت اصالت قدیم، به صورتی دیگر، که اکنون به سرعت در شرف از دست

قالب عالمیدن عالم و وحدت حضرات اربعه Geviert^۱ را درک کنیم. ما از تفکر درباره آن چیزی که از هر چیز دیگری نزدیکتر به ماست، بی‌نصیبیم. باید بینیم تفکر معنوی از ما چه چیزی طلب می‌کند:

تفکر معنوی از ما می‌طلبد که یکسره و مطلق به یک مفهوم واحد نچسبیم و تا آخرین مرحله به طور یکطرفه مفاهیم را دنبال نکنیم. تفکر معنوی از ما می‌خواهد خود را متعهد و مشغول به آن چیزی کنیم که در بادی نظر هرگز ناشدنی است و به سامان نمی‌رسد (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۲۸).

۶. گلاسنهایت یا وارستگی؛ مرادوه‌ای متفکرانه با عالم

هایدگر در اینجا از نوع خاصی مرادوه با اشیاء سخن می‌گوید که جزو گام‌های اساسی برای تفکر متذکرانه و معنوی است. هایدگر از این گام با عنوان *وارستگی یا رهایی از اشیاء^۲* یاد می‌کند و معنای آن این است که بگذاریم چیزها چیز باشند؛ به عبارت دیگر، اجازه دهیم چیزها بچیزند^۳ و از خلال این چیزیدن عالم بی‌عالمد و انکشاف و نامستوری رخ بنماید و ما مخاطب حقیقت وجود قرار بگیریم. ما در دنیای تکنولوژیک خود را بیش از پیش در بند اشیاء می‌یابیم و این نیازمندی خود حواله هستی است و ذات زمانه ما را تشکیل می‌دهد. پیشنهاد هایدگر برای رهایی خودمان از سلطه تکنولوژی و دنیای صنعتی گفتن آری همراه با نه است^۴ (Heidegger, 1960: 25).

معنای گلاسنهایت از دیدگاه هایدگر هم همین است.

می‌توانیم از اسباب فنی استفاده کنیم و در عین حال، با بهره‌گیری صحیح، خود را از قید آن آزاد نگاه داریم، یعنی

تذوت حقیقت در مقام نامستوری، هویت خویش را بازمی‌یابد نه در وعاء توجه یک سوژه.

4. Haltung des gleichzeitigen Ja und Nein zur technischen Welt

5 Geheimnis

6 die Offenheit für das Geheimnis

7 gehoerenzusammen

۱. اشاره است به چهارگانه زمین، آسمان، فانیان و باقیان که استعاره‌ای است از چارچوبی که ضمن آن اصیلا نه می‌تواند با گشودگی رو به سوی فتوح حقیقت وجود در مقام رویداد امکان ارتباط با عالم قدس را در عصر نیهیلیسم ممکن سازد.

2. die Gelassenheit zu den Dingen

۳. عبارت "چیز می‌چیزد" استعاره‌ای است از این واقعیت که شیء در نسبت با

دادن است و رویدادی به وقوع می‌پیوندد و گفتگو کنندگان خود بخشی از این رویداد هستند. این رویداد گفتگو کنندگان را از آن خویش ساخته است و آشکارگی و خفای آن را عیان می‌سازند. به بیان دیگر، هم غفلتی را که دانشمند علم تجربی و عالم متافیزیکی نمایندگی می‌کنند و هم معلمی که هوای وارستگی و تفکر متذکرانه دارد، باید به عنوان عطا و دهشی از ناحیه حقیقت وجود قلمداد کرد.

رخداد تفکر متذکرانه یا وارستگی از اشیاء با خلع خویش از اراده و سپردن خود به وارستگی آغاز می‌شود. وقتی ما خودمان را به وارستگی می‌سپاریم، فضائی را برای گشودگی راز باز می‌کنیم و افقی برای آن فراهم می‌سازیم. هایدگر مفهوم افق را مورد بررسی قرار می‌دهد و آن را به ساحتی تعبیر می‌کند که ما را با اشیاء و امور مواجه می‌سازد. به بیان دیگر، افق آنجائی است که ما با ظهور و خودآشکارگی موجودات مواجه می‌شویم. اما: ما از آن چیزی که اجازه می‌دهد این افق، تحقق یابد، غافلیم و تاکنون هیچ نوع مواجهه‌ای با آن نداشته‌ایم (Heidegger, 1966: 64).

۸. تفکر متذکرانه درباره ذات غیب‌آلود حقیقت وجود

بنابراین، ما با دو چیز در اینجا مواجهیم: افق در مقام روشننگاه یا محل فتوح؛ و ذات روشنائی و فتوح یا همان چیزی که افق را افق می‌کند^۲. از دیدگاه هایدگر این ذات افق بودگی یا روشنائی چنان به ما نزدیک است که در هر انکشاف ما حضور دارد گرچه ما با آن مواجهه‌ای نداریم (ibid: 63). هایدگر از فتوحی که ما را در برگرفته سخن می‌گوید. افق یا روشننگاه، همان فتوح و روشنائی است که هایدگر از آن به ناحیه^۳ تعبیر کرده، آن را اینگونه تعریف می‌کند:

رفتن است، مفید و مناسب باشد (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۳۰).
گلاسنه‌ای و گشودگی از برای راز یا چیز غریب و حیرت‌انگیزی در شرف رخ دادن است، ما را مهیای تفکر متذکرانه می‌کند. این تفکری است که ما را به این تذکر می‌دهد که در میان زمین و آسمان ما از برای عالمیدن عالم به عنوان فانیان و مخاطبِ قدسیان قرار داریم.

۷. گلاسنه‌ای و نسبت آن با حوالت حقیقت وجود

بنابراین، تفکر متذکرانه مبتنی بر گلاسنه‌ای - وارستگی - در معنای بریدن بندهای تعلق به اشیاء و فتوح از برای راز در معنای انتظار رخداد حقیقت را داشتن است. این فعل خلع خویش از اراده را نمی‌شود در معنای عادی کلمه باز نمود؛ یعنی نمی‌شود آن را اُبژه تفکر قرار داد و در قالب مفهوم ارائه کرد. این نکته‌ای است که هایدگر در رساله شرحی بر مفهوم وارستگی^۱ در قالب یک گفتگو میان سه تن - یک دانشمند علم تجربی، یک عالم متافیزیک اندیش و یک معلم (هایدگر) - مورد تأکید قرار می‌دهد (Heidegger, 1966: 62). دانشمند و عالم از معلم می‌پرسند که اگر اراده‌ای در کار نیست، پس ما در این جهان چه کاری داریم. معلم پاسخ می‌دهد، انتظار. این که ما باید کجا و برای چه چیزی انتظار بکشیم به اعتقاد هایدگر امری است که با تبیین و تعریف قابل بیان نیست و اصلاً نوع بحث، آن گونه نیست که ما بخواهیم چشم به راه چنین تعریف و تبیینی باشیم. این دقیقاً همان چیزی است که هایدگر از تعبیر گشودگی برای راز مد نظر دارد. ما باید اجازه دهیم که انکشافی صورت بگیرد، بی‌آنکه طرحی برای این انکشاف از نزد خودمان بیاندازیم. این که هایدگر بحث از گلاسنه‌ای را در قالب گفتگو پی می‌گیرد، خود ریشه در همین ضرورت سیالیت و انتظار فتوح را دارد. به بیان دیگر، در جریان گفتگو چیزی در حال رخ

3. Gegend

1. Zur Eroerterung der Gelassenheit

2. Horizonhafte

هایدگر از فتوح در مقام فضای دوری^۲ هم بحث می‌کند. هایدگر می‌گوید ناحیگی ناحیه در این مقام، همانا پهنا و فراخی‌ای است که تفکر، وقت خویش را در آن می‌یابد و روی خودش را به سوی آنچه از دور می‌آید باز می‌گرداند و در این معنا یک گام به عقب برمی‌دارد و به ساحت فتوح تقرب می‌جوید^۳ (Heidegger, 1966: 68). این فتوح، چیزی است که دازاین کاری جز انتظار برای آن نمی‌تواند انجام دهد. بنابراین، اندیشیدن ما درباره فتوح، همان انتظار ناحیگی ناحیه را کشیدن است. به این ترتیب، هایدگر می‌گوید که تفکر، دیگر باز نمودن اُبژه نیست، بلکه در قرب فاصله قرار یافتن است^۴ (ibid). رخداد حقیقت وجود در عین دوری از پیش قریب‌تر از هر چیزی به ماست و عدم تذکر ما به این موضوع، نشانه رُخ پوشی و عتاب آن دارد. فتوح به ما اجازه می‌دهد در آن قرار گیریم، و این قرار یافتن، همان باز آمدن به سوی ناحیه یا فتوح، یعنی آن چیزی است که ما بدان تعلق داریم و با این کار است که ما به Da یعنی آنجا یا روشنگاه حقیقت وجود تبدیل می‌شویم.

هایدگر بر این باور است که گلاسنه‌ها همان انتظار است و در این انتظار ما با Gegnet به عنوان ذات ناحیه نسبت می‌یابیم که هایدگر از آن به Verhältnis zur Gegnet تعبیر می‌کند (Heidegger, 1966: 72). ما وقتی انتظار می‌کشیم خودمان را به فتوح یا ناحیگی ناحیه می‌سپاریم و در این نسبت ما با فتوح است که ناحیگی ناحیه به وقوع می‌پیوندد. اینگونه نیست که ما از فتوح مهجور بوده‌ایم و در نسبتی که با ناحیه پیدا می‌کنیم مجالی برای ورود در عرصه روشنائی یافته‌ایم؛ ما هرگز بیرون از Gegnet نیستیم. ما اگر می‌توانیم افقی برای باز نمائی اُبژه‌ها داشته باشیم این نیز از ناحیگی ناحیه در مقام افق است. به تعبیر دیگر حتی غفلت ما از حقیقت وجود هم، دهش و

ناحیه‌ای افسونگر که هر چیزی که به آن تعلق دارد، به چیزی باز می‌گردد که در آن قرار می‌گیرد (Heidegger, 1966: 65).

در این مقام، ناحیه همان فضای قرار و مانائی^۱ است؛ ناحیه‌ای که هایدگر در اینجا از آن سخن می‌گوید، یک ناحیه معمولی نیست بلکه به تعبیر خودش ناحیه تمام نواحی است (ibid). Gedend در اینجا بیانی است از ذات غیب‌آلود حقیقت وجود. ناحیه از نظر هایدگر: «چیزی است که روی می‌دهد تا ما را ملاقات کند».

هایدگر ذات Gegend را با یک واژه آلمانی قدیمی یعنی Gegnet بیان می‌کند که باید آن را به ناحیگی برگردانیم (ناحیه ناحیگی می‌کند یا ناحیه ناحیه می‌شود یا ناحیه می‌ناحد)؛ فعل ناحیه بودن ناحیه. ناحیگی، همان روی دادن ناحیه از برای نسبتی است که با وجود دازاین برقرار می‌کند. ناحیگی ناحیه به بیان هایدگر، «در فتوحی تحقق می‌یابد که در قلمرو آن هر چیزی جمع می‌آید و در ذیل نور فتوح قرار خویش را باز می‌یابد» (Heidegger, 1966: 66).

ناحیگی ناحیه، رخداد نامستوری چیزی را نشان می‌دهد که خودش را عطا می‌کند و اجازه می‌دهد چیز، چیزیدن آغاز کند و دازاین ذات خویش را به عنوان روشنگاه حقیقت وجود باز یابد. ناحیگی ناحیه در اصل، بیان دیگری است از تذوت حقیقت وجود که در ضمن تفکر متذکرانه، نامستور می‌شود. ناحیگی ناحیه، رخ دادنی است که با رخ پوشیدن همراه است (ibid). به عبارت دیگر، اگر در Gegnet روشنائی و فتوحی هست، عتاب و رخ پوشی هم از پی آن وجود دارد. در اصل، ناحیدن ناحیه، فضایی را به وجود می‌آورد که در قلمرو آن، موجودات و اشیاء، دیگر اُبژه نیستند، بلکه در مقام تجلی حقیقت وجود، تذوت می‌یابند و مجالی برای نامستوری دارند.

3. Zurückkehren

4. das In-die-Nähe-kommen zum Fernen

1. Verweilende Weite

2. die Weite des Fernen

باشیم و به عنوان فیلسوف سهمی در روند فهم جهان تکنولوژیک داشته باشیم و تفکرمان به عنوان بخشی از بحث معنادار درباره ذات تکنولوژی جایی در گفتمان فلسفی درباره تکنولوژی داشته باشد، باید نقش عامل انسانی را در ظهور تکنولوژی نادیده نگیریم (Pitt, 2011: 47). به عبارت دیگر، پیت بر این باور است که فهم اصیل تکنولوژی به این بستگی دارد که ما دستاوردهای تکنولوژیکی بشر را به عنوان مصنوع دست آدمیان در بستر یک جامعه فهم کنیم. وی بر این باور است که تکنولوژی جلوه و بازنمودی است از تطور معرفت بشری. بر این اساس، او به ما می‌گوید که باید از سخن فیلسوفانی در فهم ذات تکنولوژی استقبال کنیم که چنین منظری دارند و نقش انسان را در بحث از تکنولوژی مغفول نمی‌گذارند.

پیت در کتاب *تفکر درباره تکنولوژی؛ مبانی فلسفه تکنولوژی* (۲۰۰۰) از چهار رویکرد در تحلیل تکنولوژی سخن می‌گوید که به اعتقاد وی به‌رغم دعوی بحث از تکنولوژی از منظری فلسفی به این نتیجه تناقض‌آمیز انجامیده، مباحث مربوط به تکنولوژی را از بستر گفتمان کلی فلسفی منحرف ساخته‌اند. این چهار رویکرد به اعتقاد پیت از این قرار می‌باشند.

(۱) بحث از تکنولوژی در بافت یک سوگیری ایدئولوژیک؛ (۲) حمله به یک ابداع یا تحسین آن صرفاً بر اساس این که آیا این ابداع، مجموعه‌ای خاص از ارزش‌های اخلاقی را تأیید یا تهدید می‌کند؛ (۳) فرض این که تکنولوژی یک چیز یکپارچه است که خودمختار می‌باشد؛ و (۴) فهم نوآوری تکنولوژیکی به عنوان تهدیدی بر علیه نظام سیاسی و نحوه معیشت ما (Pitt, 2000: 66).

عطائی از ناحیت خود حقیقت وجود است.

به بیان دیگر، ناحیگی ناحیه، حتی زمانی که ما از آن غافلیم نیز جریان دارد. زمانی که نسبت ما با ناحیگی ناحیه از رابطه استعلائی با افق ابژه‌ها به انتظار تغییر می‌کند، ما آزاد می‌شویم و گلاسنهات را درک می‌کنیم (ibid: 73). البته گلاسنهات در معنای اصیل‌اش^۱ زمانی به وقوع می‌پیوندد که افزون بر بریدن از اشیاء، ما خودمان را به سوی Gegnet رها می‌سازیم و خود را به تذوت حقیقت وجود می‌سپاریم. در واقع:

ذات دازاین، همین تعلق داشتن به Gegnet است. انسان، ماهیت خودش را در همین از آن ناحیگی ناحیه بودن بازمی‌یابد ... اگر ما انتظار را به عنوان اساسی‌ترین مؤلفه گلاسنهات در نظر بگیریم، تعلق داشتن انسان به آن چیزی که انتظار آن را می‌کشد، اساس خود پدیده انتظار است (ibid: 73-74).

۹. گشتل، تفکر معنوی و انسانیت انسان

سؤال این است که آیا به واقع می‌توان این نوع تفسیر هایدگر از تکنولوژی را با واقعیت‌های تکنولوژیک یا technological facts در حیات بشر سازگار دانست؟ آیا می‌توان ذات امری انضمامی را بر مبنای فهمی رازورانه از آن دریافت؟ آیا با فروکاستن نقش انسان به انتظارگری در یافتن راه برونرفت از چالش‌های عصر گشتل به دترمینیسم گرفتار نمی‌آئیم؟ این پرسش‌ها بخش عمده‌ای از دغدغه‌های فیلسوفان عمل‌گرای تکنولوژی را تشکیل می‌دهند. یکی از این فیلسوفان ژوزف سی. پیت (۱۹۴۳)، فیلسوف پراگماتیست علم و تکنولوژی اهل آمریکا است. به باور پیت برای این که فهمی سازنده از تکنولوژی داشته

1. eigentliche Gelassenheit

اما پرسش این است که آیا فهم هایدگر از تکنولوژی، انسان را به عنصری منفعل تبدیل می‌کند، یا اینکه معنای فعالیت را بر سبیلی وجودشناختی به نحوی عمیق‌تر مورد تفکر قرار می‌دهد؟ اساساً اگر از منظری هایدگری به موضع پیت نظر کنیم، این موضع، مبتنی بر اراده معطوف بر قدرت بوده و از رویداد حقیقت وجود غافل است. این نوع نگاه بر بی‌خانمانی انسان در عصر مدرن دامن می‌زند و فعالیتی از جنس عسرت را نصیب انسان می‌کند، نه فعالیتی معطوف به انکشاف. انسان در هندسه معرفتی هایدگر متأخر به عنوان مخاطب ندای حقیقت وجود معرفی می‌شود و وجهی بنیادین‌تر از وجود آدمی عیان می‌گردد.

هایدگر در نقد سوپژکتیویسم و انسان‌مداری مدرن، صرفاً منفعلانه عمل نمی‌کند، بلکه بدیلی برای آن به دست می‌دهد. به بیان دیگر، هایدگر با طرح ذات حقیقت به عنوان آلتیا یا کشف المحجوب، انسان را به عنوان قیام ظهوری در فتوح حقیقت معرفی می‌کند. انسان اکسیستانس^۳ (برون ایستی یا قیام ظهوری در تذوت حقیقت وجود) است. به عبارت دیگر، انسان برون ایستنده در حقیقت وجود در مقام انکشافی عتاب‌آلود است. پیت اگر انسان هایدگری را انسانی منفعل می‌یابد، دلیلش این است که به تفکر در مقام تفکری استیلاگر و حسابگرانه می‌اندیشد؛ سوژه‌ای که قصد تغییر در طبیعت را دارد و اصلاً سر صلح با طبیعت را ندارد. البته به اعتقاد هایدگر این نوع مرادده با طبیعت، مرادده‌ای خالی از تذکر است. اگر قرار است تفکرمان همراه با تذکر باشد یا به عبارت دیگر تفکر معنوی، باید خودمان را از بند موجودات رها سازیم. گلاسنه‌ای مقدمه تفکر معنوی است و با تفکر معنوی انسان به حوالت‌های حقیقت وجود توجه پیدا می‌کند و از آنجا به مطلعی نخستین می‌اندیشد که انکشاف در آن به نحوی اصیل صورت گرفته است و با این کار تدارک

از دیدگاه پیت، بحث هایدگر از ذات تکنولوژی را می‌توان تجسم این چهار رویکرد دانست. اگر هم نخواهیم چنین ادعائی داشته باشیم، لااقل می‌توان گفت تحلیل هایدگر از تکنولوژی، زمینه را برای ظهور چنین رویکردهایی فراهم می‌سازد (ibid: 67). پیت نقد خویش را بر اصل نیکخواهی مبتنی می‌سازد؛ به این معنا که از روی نیکخواهی نمی‌خواهد دیدگاه هایدگر را بدون تبیین مورد نقد قرار دهد. لیکن تبیینی که وی ارائه می‌دهد مبتنی بر سخنرانی پرسش از تکنولوژی هایدگر بوده و بیشتر تأکید بر نفی علیت از سوی هایدگر و بدون توجه به غایت اصلی هایدگر در این سخنرانی یعنی توجه دادن به ذات اختفاء است که بنیاد هر انکشافی از جمله گشتل در مقام تکنولوژی در زمان معاصر می‌باشد.

نکته مهم درباره نقد پیت این است که وی سوژه را به عنوان فاعلی خودبنیاد و معرفت بشری را به عنوان منبعی برای معنادهی، اصل مفروض خویش قرار داده است. وی تکنولوژی و ذات تکنیک را بر اساس فهمی اومانستی و مبتنی بر اصالت نفسانیت بشری معنا می‌کند و عدم توجه به سوژه را در فهم تکنیک، منفعل معرفی می‌نماید (Pitt, 2011: 7). در اصل پیت در مقام یک فیلسوف پراگماتیست، معتقد است که بحث فلسفی از تکنولوژی باید دانشجو را به عنصری فعال در جامعه تبدیل کند. این دیدگاه پیت تعبیری است از تعریف وی از تکنولوژی به «انسانیت در کار»^۲. به بیان دیگر، دانستن از برای توانستن است و بالعکس. تکنولوژی بر دانش تقدم دارد به این معنا که دانش معنای خودش را در زیرساخت‌های تکنولوژیک بازمی‌یابد (Artz, 2000: 249). هدف از دانستن، در اصل، همانا بهبود عملکرد است. با این تفسیر، تکنولوژی از زیر سایه علم خارج شده و به نوعی استقلال وجودی دست می‌یابد.

3. Ek-Sistence

1. Principle of Charity

2. Technology is humanity at work.

می‌ماند. تفکری که در زمانه غفلت ما از حقیقت وجود حاکم است، تحت عنوان تفکر حسابگرانه مورد تحلیل هایدگر قرار می‌گیرد. این نوع تفکر، خود ریشه در ذات تکنولوژی دارد که از آن تعبیر به گشتیل می‌شود. به اعتقاد هایدگر همین گشتیل نیز حوالت و دهشی است از جانب حقیقت وجود که ما از این واقعیت بنیادین غافلیم. این نوع تفکر حسابگرانه به خودی خود مساوی فقدان تفکر است؛ چون تفکری نیست که تذوتی در انسان در مقام روشنگار حقیقت وجود ایجاد نماید.

به اعتقاد هایدگر تفکر اصیل که او از آن به تفکر معنوی تعبیر می‌کند با اصالت دازاین و نحوه مرادده او با عالم و اشیاء نسبتی وثیق دارد. تفکر معنوی خود حاصل تذکر به ذات اختفائی است که ریشه انکشاف است. معنای این گفته آن است که انسان با تغییر مرادده خود با اشیاء از استیلاخواهی به گلاسنهایت (رهائی خواهی) مخاطب حقیقت وجود قرار می‌گیرد و در این لحظه است که می‌تواند به مدد تجلی حقیقت وجود به سرمنزل تفکر واصل گردد. هایدگر از ذات غیبی وجود با عنوان ناحیه و ناحیگی ناحیه بحث می‌کند و این البته یکی از تعبیری است که هایدگر متأخر برای نامیدن رخپوشی و عتاب حقیقت وجود که به مفهوم درآمدنی نیست، به کار می‌گیرد. تفکر متذکرانه در واقع حوالتی است از جانب حقیقت وجود در پی توجهی که در دازاین نسبت به حقیقت وجود حاصل شده است. تفکر متذکرانه دیگر به مانند تفکر حسابگرانه بر سر احتمالات هر چه بیشتر متذکر نیست، بلکه «خواستن» را بطور کامل کنار نهاده و «انتظار» را جایگزین آن می‌سازد. در این انتظار خالی از خواست - و البته نه طلب - است که تفکر متذکرانه و معنوی ذیل پرتو انکشاف حقیقت وجود که با اختفاء همراه است، داده می‌شود. بنابراین، تفکر اصیل، تفکری است که نه حاصل اراده معطوف به قدرت، که خود ریشه نیهیلیسم و بی‌خانمانی است، بلکه دهش و حوالتی است از جانب

برای تجدید مطلع فراهم می‌گردد. گشتیل را به عنوان حوالت و تقدیر حقیقت وجود در مقام رویداد از آن خویش درک کردن، تخاطب میان انسان و حقیقت وجود را متذکر می‌شود و نقش انسان را یک بار دیگر به نحوی متذکرانه مورد تأکید قرار می‌دهد نه این که آن را به عاملی منفعل فروکاهد.

یکی دیگر از وجوهی که در نقد پیت از موضع هایدگر نسبت به ذات تکنولوژی به عنوان گشتیل در مقام حوالتی از جانب حقیقت وجود مغفول مانده است، عدم امکان تقدم یافتن تکنولوژی بر علم یا تفکیک این دو بر مبنای پیش فرض معرفت‌شناختی پیت است. به بیان دیگر، تبیین هایدگر از تکنولوژی، رویکردی وجودشناختی و انتولوژیک دارد و فهم او از تکنولوژی و علم در راستای تجدید سؤال از حقیقت وجود است در حالی که مسأله مهم به نزد پیت، تقویت بُعد عمل‌گرایانه تکنولوژی و علم و فروکاستن انسان به آثار عملی اوست. این نوع نگاه اساساً توجهی به نسبت انسان با حقیقت وجود ندارد و همان طور که پیشتر بیان شد ریشه در سنتی دارد که به تعبیر هایدگر بر اصالت نفسانیت بشری بنیاد نهاده شده است و در راستای تقویت اراده معطوف به قدرت گام برمی‌دارد.

نتیجه‌گیری

هایدگر پس از گشت به نحوی بنیادین‌تر، با مسأله اساسی زمانه خویش یعنی نیهیلیسم و بی‌خانمانی بشر مواجه می‌شود. از نظر هایدگر ریشه این بی‌خانمانی، استیلا خودبنیادی و اصالت نفسانیت بشری یا سوژکتیویسم به عنوان حوالت حقیقت وجود است. به عبارت دیگر، با نوع مرادده غفلت‌آمیزی که ما آدمیان با عالم و ما فی العالم بنا بر حوالت سوژکتیویسم داریم و آنها را در مقام ابژه مورد تفکر قرار می‌دهیم، هر بار دستانمان از دامان تفکر اصیل و ملاقات آن چیزی که منشأ این تفکر اخیر است، کوتاه

حقیقت وجود به دازاینی منتظر.

همان طور که ملاحظه شد، دازاین منتظر در معنای هایدگری، مفهومی نو از انسانیت انسان ارائه می‌دهد که نقش او را به عنوان یک کنشگر به هیچ وجه نادیده نمی‌گیرد، بلکه کنشگری را معنایی نو می‌بخشد. در بحثی که درباره دیدگاه ژوزف سی پیت به عنوان یکی از منتقدان موضع هایدگر درباره تکنولوژی داشتیم، نشان داده شد که نقد هایدگر بر مبنای این ادعا که وی توجهی به انسانیت انسان نداشته و او را به عنصری منفعل تبدیل می‌کند، اساساً قابل بحث است. انسانیت از دیدگاه پیت و عمل‌گرایان هم کیش او بر مبنای مفهومی معرفت‌شناختی از انسان در مقام سوژه و فاعل شناسا و کنشگر بنیاد نهاده شده است و در

این معنا توجهی به نسبت انسان با حقیقت وجود ندارد. هایدگر با طرح تفکر معنوی، در تلاش است تا این وجه از وجود انسان؛ یعنی نسبت او با حقیقت وجود را برجسته سازد. بنابراین، هایدگر، انسانیت انسان را در پارادایمی انتولوژیک تبیین می‌کند و تلاش می‌کند انسان را به عنوان موجودی تعریف کند که مخاطب ندای حقیقت وجود قرار می‌گیرد. نقد تفکر حسابگرانه و دفاع از تفکر معنوی که با تذکر نسبت انسان با حقیقت وجود همراه است، ریشه در همین نوع نگاه هایدگر دارد.



منابع

- Seven Bridges Press, New York.
- Pitt, Joseph C. (2011), *Doing Philosophy of Technology: Essays in a Pragmatist spirit*, Springer,
- بیمل، والتر (۱۳۸۱)، *بررسی روشنگرانه اندیشه‌های مارتین هایدگر*، ترجمه بیژن عبدالکریمی، سروش، تهران.
- پروتی، جیمز ال (۱۳۷۳)، *الوهیت و هایدگر*، ترجمه محمد رضا جوزی، انتشارات حکمت، تهران.
- هایدگر، مارتین (۱۳۸۸)، *چه باشد آنچه خوانندش تفکر؟*، ترجمه سیاوش جمادی، ققنوس، تهران.
- هایدگر، مارتین (۱۳۹۳)، *وارستگی؛ گفتاری در تفکر معنوی*، ترجمه محمد رضا جوزی، در *فلسفه و بحران غرب*، هرمس، تهران.
- هایدگر، مارتین (۱۳۷۳)، *پرسش از تکنولوژی*، ترجمه شاپور اعتماد، ارغنون، شماره ۱، صص ۱ الی ۳۰.
- Artz, John M. (2000), *Review of Thinking about Technology, Ethics and Information Technology*, 2: 249-251.
- Heidegger, Martin (1966), *Discourse on Thinking*, trans. John Anderson, Harper Torchbooks, New York.
- Heidegger, Martin (2000), *VORTRÄGE UND AUFSÄTZE*, Vittorio Klostermann, Frankfurt am Main.
- Heidegger, Martin (1960), *Gelassenheit*, Neske, Tübingen.
- Heidegger, Martin (1954), *Was Heisst Denken?* Max Niemeyer Verlag, Tübingen.
- Pitt, Joseph C. (2000), *Thinking about Technology: Foundations of the Philosophy of Technology*,